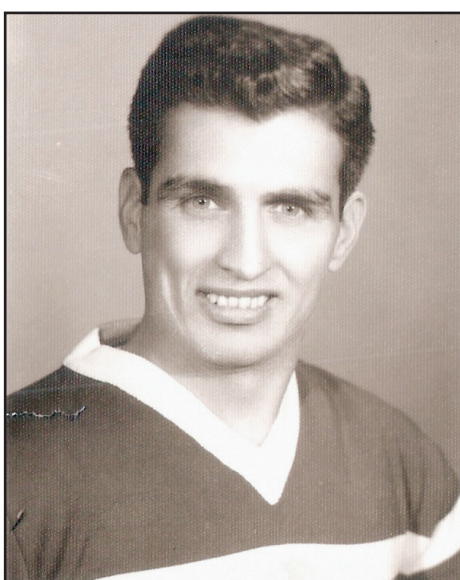




عادلخانی (راست) و حاجی رحیمی پور

«آرپی جی» چی ها

«پا قدغن» ها و شوتزن های قهار تاریخ فوتبال ایران در این یکصد سال...



۱ مردی با چشم های مدیترانه ای

بچه های زمین اکبر آباد هیچ کدام به چشم خود ندیده بودند که شوت جدیکار آدم بکشد اما این از افسانه های رایج فوتبال فارسی بود که میتولوژی اش نیاز به شامپوین داشت. چندان طول نکشید که در سراسر تهران شایع شد که شاه جوان پای راست او را قدغن کرده که هیچ وقت نشوت و هیچ وقت مقتولی روی چمن هایجا نگذارد. در حالی بود که بویوک آقانه شاهچی بود و نه راست پا! چون مادر زاد چپ پا و چپگرا بود و قدرت شوتیدن با پای راست را نداشت. اماخب فوتبال در حال توسعه ایران نیاز به افسانه های فریه داشت. بعدها که با آقای جدیکار رفاقتی به هم زدیم او شنبه ها برای تهیه یک نسخه کیهان ورزشی که به خواندنش اعتیاد داشت به تحریریه سر می زد و بعدش می رفت مغازه لوازم ورزشی فروشی اش در لاله زار را باز می کرد باهاش دمخور شدم. هر وقت می رفتیم فوتبال سالنی، او در دهه هفتم زندگی اش جواری بازی می کرد که آدم کفری می شد از آن همه غیرت و لذت. گاهی که به پاش تکل تُرکی می رفتیم و می رنجاندیمش، برای اینکه از دلش دریاوریم می گفتیم «خب آقا گفتی شاه کی پاتونو قدغن کرد؟» و او می خندید و می گفت خب هر

ما قبل از جدیکار هم البته شوتزن های قهاری داشتیم که ملت شایع کرده بودند که برای اینها شوت زدن با پای چپ ممنوعیت دارد. اولین شان آقای سعیدایی بود معروف به عبدالله شوتی. از نسل اولین ملی پوش های ایران و بعد هم که هم نسلش عباس سیاه یا همان آقای تنیده گر عزیز که خب من تنها افتخار زندگی ام نوشتن سنگ قبر اوست. اگر عبدالله و عباس را استثنایی ترین شوتزن های نسل اول و بویوک آقا را برگزیده شوتزن های قهار نسل دوم قلمداد کنیم سپس نوبت به نسل سوم می رسد که کبیرترین شان پرویز قلیچ خانی بود و همدوره هایش مثل اکبر افتخاری، مهرباب شاهرخ، حمید شیرزادگان. و در میان نسل چهارمی های دهه پنجاهی نام هایی چون مجید حلوائی، ایرج سلیمانی، رضا عادلخانی، علی جباری می درخشند. در میان نسل پنجمی های دهه شصتی آرپی جی زن کم نبودند: از سیروس قایقران و مهدی فنونی زاده تا داش کریم باقری. آیا هنوز شوت از راه دور کریم باقری به تیم کره جنوبی در جام ملت های آسیای سال ۲۰۰۰ یا گل سی متری اش در دربی پادتان است؟ امسال هم البته چند شوت محشر از نیمه زمین در لیگ برتر دیدیم و حظا ش را بردیم. با این همه اما این پرونده تقدیم است به روح عباس.



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

بچه های زمین اکبر آباد با تمام وروجک بودن و غدی شان عجیب تونخ جدیکار بودند. همه شان آرزو داشتند روزی تبدیل به ابر الگوی بویوک آقای چشم آبی شوند. خیلی هاشان جدیکار را از نزدیک ندیده بودند اما وصف شوت های جنایتکارانه اش! را از بزرگ و کوچک شنیده بودند. آنجا که در غروب های اکبر آباد جماعتی کپه کپه و امی ایستادند و یکی شان با دهن کف کرده می گفت: «به ارواح مادر م، یه بار جدیکار با تیم ملی ایران رفته بود مصر، آنجا یه شوت زده که توپ خورده بود تو شیکم گلر مصری و همون جا یارو در جا مرده بود. به ارواح مادر م، دل و روده ش ریخته بیرون رو چمن. به ارواح مادر م. واسه همین هم پای راست جدیکار رو مصری ها خریدن که دیگه با اون نشوته که بازم آدمیزادی کشته بشه. به ارواح مادر م راست می گم.» اما این تمام داستان نبود.